

## تربیت معلم در فضای «پسانتقادی»؛ بررسی دیدگاه پسانتقادی فیلیپ وکسلر

### به‌عنوان فلسفه زیربنایی تربیت معلم<sup>۱</sup>

حمداله محمدی<sup>۲</sup>، روح‌الله مظفری‌پور<sup>۳</sup>

#### چکیده

مکتب تربیتی «پسانتقادی» فیلیپ وکسلر گرایشی در تعلیم و تربیت است که سعی دارد تا از طرفی به نقد گرایش ساختارگرا و پساساختارگرایی موجود در تعلیم و تربیت انتقادی بپردازد، و از طرف دیگر دیدگاهی ایجابی در باب تعلیم و تربیت ارائه می‌دهد. وکسلر همانند مایکل پولانی، به نقد تقدس‌زدایی از تعلیم و تربیت مدرن می‌پردازد و خواهان «احیای تقدس» در علوم اجتماعی و تربیتی است. او معتقد است که تعلیم و تربیت پست‌مدرن نیز همانند مدرنیسم در تحقق «هستی بهینه» ناتوان بوده است. به‌زعم وکسلر راه درمان از خودبیگانگی در دنیای سرمایه‌داری امروز، ایجاد یکپارچگی در شخصیت افراد از طریق احیای معنویت حاصل از سنن دینی و معنوی است. در منظر فلسفه پسانتقادی وکسلر، معلم باید دارای روح خلاق و شخصیت یکپارچه باشد و این امر باید در تربیت معلم مورد توجه جدی قرار گیرد. گرچه این گرایش تربیتی از دهه ۱۹۹۰ مطرح شده است ولی نسبت به دیگر گرایش‌های تربیتی توجه کمتری به آن شده است. لذا پژوهش حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از روش «تحلیل ساختار مفهوم» به تحلیل مکتب تربیتی پسانتقادی و تأثیر آن بر تعلیم و تربیت بپردازد.

**واژگان کلیدی:** مکتب پسانتقادی، تعلیم و تربیت انتقادی، فیلیپ وکسلر، تربیت معلم

۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۴

۲ استادیار گروه آموزش علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. نویسنده مسئول h9mohammadi@cfu.ac.ir

۳ استادیار گروه آموزش علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران r.mozafaripoor@cfu.ac.ir

## بیان مسئله

تربیت معلم یکی از مسائل مهم پیش روی نظام‌های تربیتی در سراسر دنیای به شمار می‌رود و بدون تمهید شرایط مناسب برای تربیت حرفه‌ای معلم، نمی‌توان به موفقیت سایر عناصر برنامه درسی هم امیدوار بود. از طرف دیگر باید توجه داشت که اصلاحات در تربیت معلم نیازمند مبنایی فلسفی یکپارچه است که بتواند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تربیتی در این فرایند را انسجام بخشد. بنابراین مطالعه در زمینه فلسفه‌های مبنایی برای تربیت معلم یکی از رسالت‌های مهم علوم تربیتی در مسیر تحول در فرایند تربیت معلم است. این مطالعات باید با توجه به گرایش‌های نوین پژوهشی به خصوص در زمینه فلسفه تعلیم و تربیت در سراسر جهان باشد و از طریق نقد و بررسی مکاتب مختلف فلسفی، مسیری عقلانی برای اقتباس و دوری از تقلیدگرایی صرف یا درخودماندگی افراطی فراهم سازد.

یکی از مکاتب مهم فلسفه تربیت که در تربیت معلم اهمیت زیادی دارد، «تعلیم و تربیت انتقادی»<sup>۱</sup> به رهبری پائولو فریره<sup>۲</sup> متفکر تربیتی و فعال سیاسی برزیلی است. هدف این گرایش، افشای روابط پیچیده قدرت و نابرابری (اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) در داخل تعلیم و تربیت رسمی و غیر رسمی است (اپل<sup>۳</sup> و او، ۲۰۰۹، ص: ۹۹۱). متفکران «تعلیم و تربیت انتقادی» از فریره تا هنری ژبرو<sup>۴</sup>، مایکل اپل، پیتر مک‌لارن<sup>۵</sup> و کارلوس آلبرتو تورس<sup>۶</sup>، با تأثیرپذیری از «نظریه انتقادی» مکتب فرانکفورت، معتقدند که تعلیم و تربیت انتقادی «عمل اجتماعی»<sup>۷</sup> است که هدف آن تأملی انتقادی بر عمل تربیت در فرایند دیالکتیکی بین عمل و نظر است و معلم به‌عنوان عضوی فعال در جامعه، در عرصه آموزش و پرورش و جامعه، رسالتی مهم در این فرایند برعهده دارد (مانچینسکی<sup>۸</sup>، ۲۰۰۸).

---

1 Critical Pedagogy

2 Paulo Friere

3 Apple

4 Henry Giroux

5 Peter McLaren

6 Carlos Alberto Torres

7 Praxis

8 Manchiski

تعلیم و تربیت انتقادی در سال‌های اخیر به یکی از گرایش‌های تأثیرگذار بر تعلیم و تربیت در سطح جهان تبدیل شده است و توانسته منابع غنی در انتقاد از تعلیم و تربیت نظام سرمایه‌داری و احیای رسالت دموکراتیک تعلیم و تربیت در جامعه تولید کند و با طرح اندیشه «معلمان به‌عنوان روشنفکران»<sup>۱</sup> به خصوص در عرصه تربیت معلم بسیار مورد توجه قرار گرفته است. با این وجود، این گرایش تربیتی همواره با نقدهای جدی مواجه بوده است. دو گرایش عمده تعلیم و تربیت انتقادی (تعلیم تربیت انتقادی به رهبری ژيرو و دانش انتقادی و سیاست‌های برنامه درسی به رهبری مایکل اپل) همواره از سوی منتقدان به بدبینی، نگرش دوقطبی، عدم دقت فلسفی در تبیین مفاهیم، زبان روشنفکرانه (دور از عمل) و عدم توجه به بعد زیبایی‌شناختی و عاطفی در تعلیم و تربیت و سیاسی کردن ابعاد مختلف زندگی متهم شده‌اند (زیباکلام و محمدی، ۱۳۹۳، ص: ۹۷؛ باورز<sup>۲</sup>، ۱۹۹۱، ص: ۲۴۶). علاوه بر این نقدهای بیرونی، تعلیم و تربیت انتقادی با برخی نقدهای درونی نیز مواجه بوده است.

فیلیپ وکسلر<sup>۳</sup> یکی از منتقدین درونی تعلیم و تربیت انتقادی است. پاینار<sup>۴</sup> و باورز (۱۹۹۲، ص: ۱۶۳) معتقدند که وکسلر با نقد درونی از تعلیم و تربیت انتقادی، گرایش سوم را در تعلیم و تربیت انتقادی بنیان‌گذاری کرده است. البته او در سال‌های بعد با طرح نظریاتی در باب نقش معنویت و دین در درمان از خودبیگانگی، به نوعی از سنت تعلیم و تربیت انتقادی گذر می‌کند. او به پیروی از فلسفه «پساانتقادی» مایکل پولانی<sup>۵</sup>، به نقد نظریات بازتولید و مقاومت در تعلیم و تربیت انتقادی می‌پردازد و معتقد است که این نظریات از تبیین واقعیات جامعه ناتوان هستند (زیگلر<sup>۶</sup>، ۱۹۹۹، ص: ۴۴۱). وکسلر موضع خودش را «پس از پست‌مدرنیسم»<sup>۷</sup> نامیده (۱۹۹۵، ص: ۶۳)، و معتقد است که تاکید بر مفاهیمی مانند طبقه، سلطه فرهنگی و قدرت سیاسی کمکی به فهم واقعیات اجتماعی و درمان از خودبیگانگی بشری نمی‌کند. وکسلر در بارقه مقدس: نظریه اجتماعی، تعلیم و تربیت و دین<sup>۸</sup> (۱۹۹۶ الف) معتقد است که توجه به

---

1 Teachers as intellectuals

2 Bowers

3 Philip Wexler

4 Pinar

5 Michael Polanyi

6 Ziegler

7 After Postmodernism

8 Holy Sparks: Social Theory, Education And Religion

بعد معنوی تربیت، یکی از راه‌های مهم در درمان از خودبیگانگی انسان در جامعه سرمایه‌داری است. این تحول در عرصه تربیت، بخشی از تحول در ساحت فرهنگی و جامعه‌شناختی است که می‌توان آن را گذر از پست‌مدرنیسم دانست.

گرایش تربیتی وکسلر که از آن به «مکتب تربیتی پسانتقادی»<sup>۱</sup> تعبیر می‌شود در دهه ۱۹۹۰ مطرح شده، ولی در سال‌های اخیر کمتر مورد توجه قرار گرفته است. او بنیان‌گذار گرایشی پسانتقادی در تعلیم و تربیت است که در کنار بهره‌گیری از توانمندی پست‌مدرنیسم در نقد تعلیم و تربیت سلطه‌گر، توجه ویژه‌ای به تربیت معنوی دارد (این امر در گرایش‌های قبلی تعلیم و تربیت انتقادی مورد غفلت قرار گرفته بود) و تربیت عاطفی را مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که وکسلر توانسته با حفظ برخی دستاوردهای مهم تعلیم و تربیت انتقادی، به اصلاح برخی نقاط ضعف آنها بپردازد و این یافته‌ها می‌توانند روشنگر بسیاری از مسائل روز در زمینه تربیت معلم باشند. لذا این پژوهش در پی آن است تا به تحلیل و نقد مکتب تربیت پسانتقادی وکسلر به‌عنوان مکتب زیربنای فلسفی تربیت معلم بپردازد.

### روش پژوهش

این پژوهش از روش تحلیل مفهومی از نوع ارزیابی ساختار مفهوم بهره برده است. همان‌طور که کومیز و دنیلز (۱۳۸۸، ص: ۵۶) بیان می‌کنند، هدف تحلیل ساختار مفهوم فهم ساختار مفهومی زیرساز یک نظریه و تعیین کفایت آن برای استفاده در تحقیقات تربیتی است. این متفکران چهار رهنمود مهم را برای روش تحلیل ساختار مفهوم پیشنهاد می‌کنند: در نظر گرفتن جنبه اخلاقی نگرستن به جهان (شیوه دید این ساختار مفهومی به افراد و جهان)، توانایی در نیل به مقاصد تربیتی، موجه بودن فرایندهای زیر بنای ساختار مفهومی و بررسی انسجام و ناسازواری‌های ساختار مفهومی.

لذا در این پژوهش بعد از بررسی اجمالی مبانی نظری پژوهش، ابتدا به بررسی تحلیل دیدگاه پسانتقادی وکسلر و نحوه دید آن به انسان و جهان پرداخته می‌شود (ذیل عنوان مکتب تربیتی پسانتقادی). در قسمت بعد (تحول در روابط تربیتی) به بررسی توانایی نیل مکتب پسانتقادی به مقاصد تربیتی پرداخته شده و سعی می‌شود تا میزان موفقیت این مکتب در تحول روابط تربیتی در شرایط نوین تعلیم و تربیت جهان مورد بررسی قرار گیرد. در

---

1 Postcritical

قسمت انتهایی مقاله (ارزیابی و نقد) نیز به بررسی موجه بودن فرایندهای زیربنایی ساختار مفهومی مکتب پسانتقادی پرداخته شده و سازواری آن مورد سنجش قرار می‌گیرد.

### مکتب تربیتی پسانتقادی وکسلر

وکسلر همانند دیگر متفکران تعلیم و تربیت انتقادی معتقد است که در دنیای سرمایه‌داری، مدارس با بحران مواجه هستند، ولی این بحران بر خلاف تصور عموم در این نیست که مدرسه در تربیت افراد ماهر برای جواب‌گویی به نیازهای جامعه نوین ناتوان است. بحران مدرسه، بحران اجتماع است و وکسلر (۱۹۹۲، ص: ۱۵۳) همانند ژيرو این بحران را بحران «زندگی عمومی» می‌داند. در دنیای سرمایه‌داری و به‌خصوص بعد از دهه ۱۹۷۰ و ظهور نولیبرالیسم، پدیده شرکت‌گرایی<sup>۱</sup>، زندگی عمومی و دموکراسی را با بحران مواجه کرده است. در حالی که ژيرو بیشتر از دیدگاه سیاسی و جامعه‌شناختی بر این مسئله تمرکز می‌کند، موضع وکسلر بیشتر از دیدگاه روان‌شناختی و معنوی است. او بیشتر در پی تحلیل از خودبیگانگی انسان در جامعه سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر در حالی که ژيرو متاثر از گرامشی و برخی متفکران مکتب فرانکفورت همانند آدورنو و هورکهایمر است، وکسلر به روانشناسی مکتب فرانکفورت به رهبری اریک فروم نظر دارد. وکسلر منتقد روانشناسی فردگرایانه لیبرالیسم و نولیبرالیسم است و معتقد است که تحلیل فردگرایانه، مانع فهم دقیق نحوه تأثیر جامعه بر زندگی افراد می‌شود. فردگرایی باعث فهم نادرست از دموکراسی و اغراق در باب قدرت فرد در تعریف شرایط زندگی اجتماعی می‌شود. پاینار و باورز (۱۹۹۲، ص: ۱۶۳) وکسلر را پیشرو گرایش سومی در تعلیم و تربیت انتقادی می‌دانند که در ضمن نقد گرایش‌های دیگر، در پی ارائه نظریه‌ای جایگزین برای آنها است. او همانند فروم بر بحران‌های دنیای سرمایه‌داری همانند از خود بیگانگی تاکید دارد و به تحلیل انتقادی آن می‌پردازد. هر دوی این متفکران از موضعی روان-شناختی به تحلیل از خودبیگانگی بشر در دنیای سرمایه‌داری می‌پردازند و در درمان آن بر ایجاد وحدت درونی از طریق نوعی تجربه عرفانی و مذهبی دارند.

وکسلر در وهله اول به انتقاد از گرایش ساختارگرا در تعلیم و تربیت انتقادی می‌پردازد و معتقد است که سایه آلتوسر و لوکاچ<sup>۲</sup> باعث ایجاد استدلالی انتزاعی برای تبیین نحوه بازتولید در داخل تعلیم و تربیت شد. او همانند ژيرو به نقد نظریه بازتولید اجتماعی می‌پردازد و معتقد

---

1 Corporatism

2 Lukacs

است گرایش ساختارگرا به تبع مارکس بسیار جبرگرا و ساده‌گرا است و قادر به تبیین مسائل واقعی دنیای سرمایه‌داری نیست (وکسلر، ۱۹۹۲، صص: ۶-۷). این گرایش با تاکید مفرط بر مدل زیربنا/ روبنا و جبر اقتصادی، قادر به تحلیل پویایی‌های تفکر سرمایه‌داری در دنیای نوین نیست و بعد فرهنگی را که از مهم‌ترین محورهای سلطه در دنیای نوین است، نادیده می‌گیرد. گرچه تا اینجا می‌توان ژيرو و وکسلر را هم‌سو دانست ولی بعد از این اختلافات فکری بنیادین بین آنها به وجود می‌آید. ژيرو معتقد است که بازتولید فرهنگی علی‌رغم داشتن نقاط قوت فراوان، به علت عدم توجه به نقش مسائلی مثل جنسیت و نژاد در ایجاد مقاومت فرهنگی، قابل نقد است. او در بازسازی نظریه بازتولید فرهنگی به «مطالعات فرهنگی» روی می‌آورد و بسیاری از دستاوردهای پسا‌ساختارگرایی را در قالب «تعلیم‌وتربیت مرزی» و «تعلیم‌وتربیت صدا» مورد حمایت قرار می‌دهد (ژيرو، ۲۰۰۵). البته ژيرو بر خلاف بسیاری از پست‌مدرن‌ها، معتقد است که دستاوردهای مدرنیسم در راستای آزادی، برابری و دموکراسی مکمل آرمان‌های انتقادی و چندگرایانه پست‌مدرنیسم هستند. به این ترتیب می‌توان مدعی بود که ژيرو به نوعی مدافع عقل‌گرایی مدرنیسم است. در مقابل، نقد وکسلر از بازتولید فرهنگی زمینه را برای بازگشت او به سوی نوعی فلسفه پیشامدرن فراهم می‌آورد که مهم‌ترین شعار آن «احیای تقدس<sup>۱</sup>» است. وکسلر تنها به برخی از دستاوردهای روش شناختی پست-مدرنیسم خوش بین است، ولی در کل معتقد است که تعلیم‌وتربیت پست‌مدرن نیز همانند مدرنیسم قادر به تامین شرایط بهینه زندگی برای بشری نیست، چون برخی از ابعاد مهم وجود انسان همانند معنویت را نادیده گرفته است.

وکسلر در کنار ساختارگرایی به نقد پسا‌ساختارگرایی نیز می‌پردازد. او همانند مایکل اپل، چندان به دستاوردهای پست‌مدرنیسم خوش بین نیست و طرح «پس از پست‌مدرنیسم» را در سر می‌پروراند؛ نوعی نظریه اجتماعی و تربیتی «پساانتقادی» که در حین تعهد به نقد و دستاوردهای مهم تعلیم‌وتربیت انتقادی، در پی تبدیل آن به دیدگاهی ایجابی از طریق تاکید بر اهمیت معنویت و نقش مهم مذهب در ایجاد وحدت و یکپارچگی در شخصیت انسان است (وکسلر، ۱۹۹۵، ص: ۶۳). او معتقد است که گرچه نظریه بازتولید فرهنگی در تحلیل نحوه ایجاد سلطه از طریق تعلیم‌وتربیت توانا است، ولی در ایجاد جایگزینی رهایی‌بخش برای سلطه ناتوان است (وکسلر، ۱۹۸۱، ص: ۲۴۸).

---

1 Resacralization

وکسلر به پیروی از بوبر معتقد است که هدف نهایی آزادی، مهم‌تر از صرف رهایی‌بخشی است. او در پی تدوین نظریه‌ای از تعلیم‌وتربیت بود که «تحرک جمعی فرهنگی»<sup>۱</sup> در محور آن قرار دارد. تعلیم‌وتربیت به‌عنوان واسطه‌ای برای تحقق این تحرک فرهنگی، باید به تعمق در اهداف فرهنگی بپردازد و توانایی تحقق آنها را در افراد ایجاد کند. پرورش خودآگاهی (از طریق تحول درونی افراد) و ایجاد نگاه جدید فرهنگی (برای رهایی بخشی از فرهنگ سلطه) دو نقش مهم برنامه درسی در تأمین تحرک فرهنگی هستند (همان، ص: ۲۵۷). وکسلر از طرف دیگر در پی احیای عقاید بنیادین مذهبی به‌عنوان منبعی برای تولید معنا می‌باشد. این عقاید در عصر مدرن به سبب علمی نبودن مورد ظلم واقع شده بودند، ولی وکسلر در پی احیای نقش این عناصر غیر علمی در تولید معنا و معرفت بشری است. هدف نهایی وکسلر حمایت از احیای تقدس در حوزه تربیت و سایر علوم اجتماعی است، البته نباید احیای تقدس را به معنای بازگرداندن علوم دینی به برنامه درسی تعبیر نمود. وکسلر معتقد است که هدف از احیای تقدس نه بازگشت به نظام شریعت کلیسایی بلکه ایجاد تحولی درونی در افراد از طریق پرورش معنویت است (وکسلر، ۱۹۹۶ الف).

زیگلر (۱۹۹۹، ص: ۴۰۱) معتقد است که در تفکر تربیتی وکسلر می‌توان دو دوره را از هم جدا کرد. او در کتاب *روانشناسی اجتماعی/انتقادی*<sup>۲</sup> (۱۹۹۶ ب) به دفاع از موضعی می‌پردازد که می‌توان آن را ذیل تعلیم‌وتربیت انتقادی قرار داد. دوره دوم با انتشار *بارقه مقدس: نظریه اجتماعی، تعلیم‌وتربیت و دین* (۱۹۹۶ الف) شروع می‌شود. این دوره از نظر زمانی فاصله‌ای با اثر اول ندارد، ولی از لحاظ کیفی فاصله این دو اثر آنقدر هست که می‌توان اثر دوم را دوره نوین در تفکر تربیتی وکسلر دانست که در آن او به پیروی از مایکل پولانی، به «فلسفه پسانتقادی» روی می‌آورد. مکتب پسانتقادی وکسلر در وهله اول با درمان «ازخودبیگانگی» انسان در جامعه صنعتی نوین سروکار دارد. طرحی که او آن را از مارکس تا اریک فروم و مارتین بوبر پیگیری می‌کند. فروم معتقد بود که بیگانگی، موضوع محوری جوامع سرمایه‌داری است. در نظام سرمایه‌داری کارگر و کارفرما به طور یکسان در معرض بیگانگی قرار دارند، زیرا نیازهای اساسی آنها نظیر خلاقیت و هویت برآورده نمی‌شوند (نوذری، ۱۳۹۰).

---

1 Collective Cultural Mobilization

2 Critical Social Psychology

در منظر وکسلر، در بطن پست‌مدرنیسم گرایش فرهنگی ظهور کرد که از آن می‌توان به «فرهنگ عصر جدید» یاد کرد. «زدودن بیگانگی» به‌عنوان محور این فرهنگ جدید است. این زدودن بیگانگی باعث رهایی انرژی فردی و جمعی برای آفرینش فرهنگی می‌شود. وکسلر از این فرهنگ به‌عنوان عصر نوین و با تعبیر «پس از پست‌مدرنیسم» یاد می‌کند (وکسلر، ۱۹۹۵، ص: ۶۴). به‌زعم او آثار بزرگان جامعه‌شناسی همانند دورکیم و مکس وبر نیز حاوی شواهدی در مورد جست‌وجوی عصر جدید فرهنگی بوده است (همان، ص: ۷۴) و متفکرانی چون فروم و بوبر به صورتی مشخص به این فرهنگ پرداخته‌اند. این فرهنگ بر خلاف فرهنگ عقل‌گرا، مادی و علمی مدرن، «بیشتر معنوی، ایدئالیست، حیات‌گرا و متعالی است» (همان، ص: ۷۳). در داخل این فرهنگ آنچه اهمیت می‌یابد، «بارقه مقدس» یا همان انرژی خلاق زندگی است. جامعه‌شناسی در عصر نوین باید به تحلیل نحوه تولید و رهایی انرژی خلاق حیات در سطح افراد و جامعه و ویژگی‌ها و کارکرد آن بپردازد و به قدرت پویای دین در ایجاد وحدت شخصیت افراد توجه داشته باشد. دین می‌تواند ترسیم‌گر راه رهایی بشر از ستم‌گری و از خودبیگانگی باشد. تعلیم و تربیت نیز یکی از اساسی‌ترین عناصر عصر جدید است، زیرا «تعلیم تربیت بر روی "خود" و هویت فعالیت می‌کند که کانون تحولات فرهنگی در عصر جدید را تشکیل می‌دهند» (همان، ص: ۶۵).

وکسلر به پیروی مایکل پولانی، معتقد است که گسترش فلسفه پساانتقادی در تعلیم و تربیت می‌تواند آن را به عنصری پویا برای درمان از خودبیگانگی تبدیل کند. پولانی (۱۹۶۲، ص: ۲۷۹) در تبیین موضع پساانتقادی معتقد بود که علم‌گرایی مدرن در حاکم نمودن عقل بر وجود بشری به اندازه موضع ضدعقل قرون کلیسا ظالمانه است. در سنت فلسفی غرب، فلسفه انتقادی با کانت پیوند خورده است، ولی پولانی آن را در معنایی گسترده‌تر و برای فلسفه مدرنیسم مورد استفاده قرار می‌دهد. در منظر او دکارت، هیوم، میل و راسل و برخی فیلسوفان دیگر مدرن نیز در زمره فیلسوفان انتقادی هستند (یو، ۲۰۰۵، ص: ۴۰). در این معنا، فیلسوف انتقادی به فلاسفه مدرنیسم اطلاق می‌شود که اعتقاد به نقش برتر عقل در زندگی بشری از ویژگی‌های مشترک آنها است. این فیلسوفان دین و سنت را از حوزه علوم خارج کردند.



فلسفه مدرنیسم با تمسخر عقاید متافیزیکی ما، منجر به نابودسازی روح شد. پولانی معتقد است که راه حل گریز از این مسئله، نقد جزم‌گرایی قرون وسطی و اثبات‌گرایی مدرنیسم است. در منظر پولانی سنت انتقادی مدرن که یکی از مؤثرترین فعالیت‌های بشری بوده، به نهایت خود رسیده است. در عصر حاضر وقت آن رسیده که انسان برای ایجاد تعادل در قدرت شناختی خود دوباره به سراغ آگوستین قدیس برود و به «عقاید»، به‌عنوان منبعی برای دانش تکیه کند. پولانی همانند ویتگنشتاین معتقد بود که دانش و هر فعالیت عقلی ما تنها با تکیه بر این عقاید بنیادین ممکن هستند (پولانی، ۱۹۶۲، ص: ۲۸۳-۲۸۴). درحالی‌که امثال گادامر در پی احیای نقش سنت در علوم انسانی بودند، پولانی این احیای نقش سنت را به علوم تجربی نیز گسترده (یو، ۲۰۰۵، ص: ۴۱).

آبراهام مزلو<sup>۱</sup> نیز به‌تبع پولانی به نقد دیدگاه مکانیکی اثبات‌گرایی در باب علم می‌پردازد. او معتقد است که بر خلاف تصور اثبات‌گرایان، ذهنیت دانشمند در فرایند علمی مؤثر است. مزلو معتقد است که این تصور از علم بیشتر از این که غربی باشد، در سنن شرقی نهفته است و از آن به علم تائوئی<sup>۲</sup> تعبیر می‌کند. علم تائوئی بر خلاف علم اثبات‌گرایانه همراه با تقدس است و در آن رازها و حیرت‌ها که در ارتباط با تجارب دینی و معنوی بشری هستند، منبعی برای الهام دانشمند هستند (زیگلر، ۱۹۹۹، ص: ۴۰۷).

وکسلر نیز همانند پولانی و مزلو منتقد تقدس‌زدایی مدرنیسم است و مثل سوروکین<sup>۳</sup> به انتقاد از جایگزینی فرهنگ عقلانی به جای فرهنگ مبتنی بر احساس و درک<sup>۴</sup> (فرهنگی که با معنویت در هم تنیده) پرداخته است. او خواهان بازگشت دوباره تعادل بین معنویت و عمل اجتماعی است (وکسلر، ۱۹۹۵ ص: ۷۸) و از «احیای تقدس<sup>۵</sup>» علم و زندگی روزمره بحث می‌کند. او در مقابل تقدس‌زدایی علم مدرن (و پست‌مدرن) به قدردانی از تأثیر مثبت دین بر فرهنگ بشری می‌پردازد و معتقد است که دین باید به یکی از عناصر مهم برای زدودن از خودبیگانگی بشر تبدیل شود و تنها در این حالت است که می‌توان به تحقق هدف انسان سالم، درمان از خودبیگانگی بشری و تامین «هستی بهینه<sup>۶</sup>» دست یافت. احیای تقدس و

1 Abraham Maslow

2 Taoistic Science

3 Sorokin

4 Sensate

5 Resacralization

6 Optimal Being

نقش دین در علوم اجتماعی و به خصوص تعلیم و تربیت، می‌تواند منجر به پرورش و تکامل افراد شود (وکسلر، ۱۹۹۶ الف، ص: ۴). وکسلر به نقد از عینیت‌گرایی علم مدرن می‌پردازد و معتقد است که دانش و تکامل فردی و ذهنی تأثیر به‌سزایی در فرایند کسب معرفت صحیح و درمان از خودبیبگانگی بشری دارد. تلقی او از دین و معنویت هم بیشتر از این که متکی بر نظام شریعت باشد، مبتنی بر روابط درونی و تجربه شخصی افراد و «تحول از درون است» (وکسلر، ۱۹۹۵، ص: ۸۲). او در این معنا است که بر نقش دین و معنویت در تعلیم و تربیت تأکید دارد و معتقد است که دین می‌تواند راه درست زیستن و جایگاه خود واقعی انسان را به مربیان تربیتی نشان دهد.

وکسلر در *روانشناسی اجتماعی/انتقادی*، معتقد است که فلسفه نهادهای اجتماعی مدرن بسیار تحت تأثیر فردگرایی جان لاک است و این فردگرایی، افراد را از فهم نیروهای اجتماعی مؤثر بر آنها بازمی‌دارد. فردگرایی افیون جدیدی برای مردم است، زیرا در حالی توهم کنترل فردی زندگی را در آنها ایجاد می‌کند که آنها تحت تأثیر اجتماعی سلطه طبقه مسلط قرار دارند. فردگرایی لیبرالیسم یکی از پایه‌های مهم از خودبیبگانگی بشر در دنیای سرمایه‌داری است. وکسلر در تعلیم و تربیت به وحدت شخصیت در مقابل از خودبیبگانگی، اهمیت زیادی می‌دهد و آن را نیروی محرکه تحول اجتماعی می‌داند (زیگلر، ۱۹۹۹، ص: ۴۰۳). او معتقد است که سنن دینی کهن همانند تائوئیسم و بودیسم حاوی آموزه‌های مهمی در باب ایجاد تعادل بین وحدت و تفاوت (یا فردیت) بودند و احیای این تعادل در قالب پست‌مدرنیسم می‌تواند منبعی مهم برای درمان از خودبیبگانگی باشد. اریک فروم توانسته از طریق پرداختن به اهمیت تجارب دینی در درمان از خودبیبگانگی، نمونه‌ای از این تعادل را ایجاد کند. فروم در مقابل فردگرایی انحصارطلب جامعه سرمایه‌داری بر عشق و «انرژی زندگی» تأکید می‌کند. به‌زعم وکسلر این راه‌حل می‌تواند منجر به حرکت به سوی «گونه‌ای عقلانی از ایمان شود که ریشه در شهادت دارد و در نهایت به انسان مولد ختم می‌شود» (وکسلر، ۱۹۹۵، ص: ۷۰).

البته موضع وکسلر را نباید با برخی بنیادگرایان و ماهیت‌گرایان مبنی بر بازگشت مذهب به برنامه درسی یکی دانست. در وهله اول وکسلر در حمایت از تعلیم و تربیت معنوی نه به آموزش شریعت، بلکه به نوعی تحول شخصیت در اثر معنویت نظر دارد و از این جهت او نه تنها بنیادگرا نیست، بلکه منتقد بنیادگرایی نیز هست. به‌زعم وکسلر، تعلیم و تربیت معنوی در

عصر نوین باید معطوف به «تعلیم و تربیت جسم»<sup>۱</sup> شود (همان، ص: ۸). آنچه در این تعلیم و تربیت مهم است، نه آموزش ظواهر احکام و مناسک دینی و اهداف زندگی اخروی، بلکه انرژی زندگی است که فروید و فروم بر آن تاکید داشتند. طرح تعلیم و تربیت در عصر جدید برانگیختن انرژی و عشق به زندگی در افراد است. برانگیختن این انرژی است که می‌تواند افراد را به عاملانی خلاق در زندگی بدل کند و آنها را از سلطه در تمام سطوح آن برهاند. از منظر وکسلر این تحول زیستی- روانی منجر به تحول فرهنگی و اجتماعی می‌شود که حاصل آن زدودن بیگانگی از جامعه است.

### تحول در روابط تربیتی (در مقابل نولیبرالیسم)

نظریات وکسلر منجر به تحول روابط تربیتی در محیط‌های تربیتی می‌شود و می‌توان از این نظریات او در مقابله با برخی چالش‌های مهم عصر حاضر تعلیم و تربیت همانند مسئله نولیبرالیسم و گسترش فرهنگ بازارگرا در تعلیم و تربیت بهره برد. هویت ازهم‌گسیخته بشر در جوامع سرمایه‌داری نوین که گسترش ارزش‌های نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت یکی از دلایل آن است، در دنیای نوین به چالشی عمیق تبدیل شده است و در این قسمت سعی می‌کنیم تا در پرتوی اندیشه‌های تربیتی وکسلر این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. وکسلر خود در آثارش به صورت مستقیم به بحران نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت نپرداخته است و در این جا ما سعی داریم تا با استنتاج از نظریات او پاسخی به برخی جوانب بحران نولیبرالیسم فراهم آوریم.

نظریات وکسلر می‌تواند دلالت‌های مهمی در نقد و طرح جایگزین برای روابط ناسالم تربیتی تعلیم و تربیت امروزی که بسیار تحت تأثیر نولیبرالیسم است، داشته باشد. امروزه نولیبرالیسم به تفکری مؤثر بر تعلیم و تربیت جهان تبدیل شده است و بسیاری از مفاهیم و تلقی‌های تربیتی روزمره مردم در سراسر جهان دانسته یا نادانسته برگرفته از جهان‌بینی و انسان‌شناسی نولیبرالیسم است. نولیبرالیسم امروزه از فناوری‌های نوینی برای حاکمیت و ایجاد مشروعیت برای نظام ارزشی خود بهره می‌برد که فوکو از آن به «ذهنیت حکومتی»<sup>۲</sup> تعبیر می‌کند (لمکه<sup>۳</sup>، ۲۰۰۱، ص: ۱۹۱). ذهنیت حکومتی در مقابل نظریات سنتی حکومت قرار دارد و معتقد است که نولیبرالیسم از عقلانیت سیاسی و فناوری‌های قدرت نوین برای تسلط بر جسم‌ها و

1 Body Education

2 Governmentality

3 Lemke

حتی روح افراد استفاده می‌کند. «ذهنیت حکومتی» نولیبرالیسم فراتر از معنای صرف سیاسی و به معنای هدایت رفتار<sup>۱</sup> انسانها در جهتی خاص است (کاتوی<sup>۲</sup>، ۲۰۱۱، ص: ۱۱۶) و علاوه بر فناوری سلطه، «فناوری خود<sup>۳</sup>» را نیز در بر می‌گیرد. «فناوری خود» اشاره به برخی کارکردهای قدرت در راستای ایجاد سوژه دارد. نولیبرالیسم از طریق تعلیم و تربیت در پی بهره‌گیری از «فناوری خود» برای شکل‌دهی به هویت افراد است ولی ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم بر خلاف مدل سنتی صرفاً مبتنی بر کارکردهای سیاسی و نظامی قدرت نیست. در این معنا ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم و «فناوری خود» اشاره به راه‌های برای شکل دادن و هدایت حوزه عمل دیگران دارد. داویس<sup>۴</sup> و بانزل (۲۰۰۷، ص: ۲۴۸) معتقدند که نتیجه این ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم ایجاد سوژه‌های به شدت فردی شده و مسئول است؛ کارآفرینان اقتصادی که مدل بازار بر زندگی و وجود آنها حاکم است. به این ترتیب، مکتب تربیتی نولیبرالیسم منجر به پرورش افراد مطیع، قابل تحلیل و حکومت‌پذیر می‌شود. گسترش فناوری‌های نوین قدرت همانند پاسخ‌گویی و ارزیابی استاندارد از مهم‌ترین ابزارهای ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم است.

حاصل تعلیم و تربیت نولیبرال «انسان اقتصادی<sup>۵</sup>» است که هویت او به صورت مداوم تحت تأثیر ارزش‌های دنیای سرمایه‌داری در حال شدن است. مبنای این نوع پرورش هویت نه اکراه و جبر بیرونی، بلکه درونی‌سازی ارزش‌های نولیبرالیسم و تربیت افراد «خودمراقب» است (بل<sup>۶</sup> و آرمندو، ۲۰۱۳، ص: ۸)، که مصرف‌کنندگان منفعل کالاهای شرکت‌های تجاری هستند و به صورت مستمر وجود خود را با آرمان‌های نولیبرالیسم تطبیق می‌دهند. به زعم بل (۲۰۰۳، ص: ۲۲۱) این نوع تربیت منجر به تهدید وحدت شخصیت افراد و ایجاد نوعی «اسکیزوفرنی ارزشی» در شخصیت آنها می‌شود. این افراد به صورت شخصی معتقد به برخی ارزش‌ها هستند ولی برای موفقیت در عمل تربیتی مجبور به رعایت ارزش‌های دیگر و در بسیاری موارد مخالف ارزش‌های واقعی می‌شوند.

---

1 Conduct of Conduct

2 Cotoi

3 Technology of the self

4 Davies

5 Homo Economicus

6 Ball

وکسلر سیر به سوی هویت مصرف‌گرایی در دنیای سرمایه‌داری را به‌عنوان نوعی بیماری اجتماعی می‌داند که حاصل تلاشی غیرعقلانی برای دستیابی به مادیات است. مبنای این گرایش غیرعقلانی، تبلیغات تجاری شرکت‌های سرمایه‌داری است. حاصل این گرایش عقلانی در فرهنگ عمومی و تعلیم و تربیت، ایجاد افراد قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی برای مصرف و تبدیل نهادهای تربیتی به نوعی کارخانه تولید انسان‌های خادم صنعت است (زیگلر، ۱۹۹۹، ص: ۴۰۴). در مقابل رویکرد نولیبرالیسم که منجر به تهدید «خود» و هویت افراد و ناتوانمندی‌سازی آنها به روشی ایدئولوژیک می‌شود، رویکرد ایجابی و معنوی وکسلر می‌تواند از طریق ایجاد تحول درونی، زمینه را برای توانمندسازی فرد و ایجاد وحدت درونی در او بردارد. در این فضای تربیتی، آموزه‌های وکسلر می‌تواند منبع مهمی برای نقد «فناوری خود» نولیبرالیسم و پیشنهادی برای جایگزینی آن و ایجاد تحول و یکپارچگی در هویت افراد شود. در پرتوی نظریات وکسلر، روابط تربیتی (معلم- شاگرد، معلم- مدیر و...) دچار تحول می‌شوند برخلاف تصور نولیبرالیسم معلم نه تنها تکنسین صرف نیست، بلکه حضور حیاتی او الگویی برای وحدت در شخصیت دانش‌آموزان است. در این نظام تربیتی، افراد نه به‌عنوان مصرف‌کنندگان منفعل بلکه به‌عنوان شخصیت‌های وحدت‌یافته و تصمیم‌گیرنده تربیت می‌شوند که نظامی واحد از ارزش‌ها را اصول کار خود قرار می‌دهند. در این مدل تربیتی، نهادهای تربیتی به جای اینکه ارزش‌های نولیبرالیسم را در وجود دانش‌آموزان تجلی دهند و از طریق ترویج نظام ارزشیابی عینی و پاسخ‌گویی به ناتوانمندی‌سازی هویت افراد بپردازند، از طریق ایجاد وحدت درونی و تقویت ارزش‌های معنوی به توانمندسازی آنها می‌پردازند. یکی دیگر از دستاوردهای نظام تربیتی وکسلر ترویج دیدگاهی معنوی و ارزشی نسبت به جهان طبیعی و انسانی است که در مقابل ابزارانگاری نولیبرالیسم قرار می‌گیرد. در نتیجه چنین تعلیم و تربیتی، افراد با دنیای انسانی و طبیعی خود رابطه‌ای معنوی برقرار می‌کنند و نه تنها خود را در مقابل آن نمی‌بینند، بلکه وحدتی ژرف بین آنها برقرار می‌شود که می‌تواند از طرفی منبعی برای افزایش همدلی و مبنای تجربه مشترک در راستای تحقق اهداف تربیت دموکراتیک باشد و از طرف دیگر حساسیت افراد را نسبت به دغدغه‌های زیست‌محیطی افزایش دهد.

تعلیم و تربیت پساانتقادی وکسلر بر تحقق روح جمعی و وحدت در جامعه تاکید ویژه دارد و از این لحاظ مقابل فردگرایی ذره‌گرا و جامعه رقابتی نولیبرالیسم قرار می‌گیرد. از منظر وکسلر تعلیم و تربیت باید از طریق پرورش روح خلاق و وحدت شخصی در افراد، زمینه را برای تحقق

آفرینندگی فرهنگی و تجلی انرژی زندگی و خلاقیت در جامعه نیز مهیا سازد. در نظام تربیتی، افراد به صورت مکمل با هم و برای تحقق اهداف مشترک فعالیت می‌کنند و از این طریق است که ایجاد یک نظام دموکراتیک ممکن است. فردگرایی نولیبرالیسم از طریق ایجاد تصویری نادرست از اجتماع و فرد، مانع تحقق دموکراسی است.

### تربیت معلم در فضای پسانتقادی

وکسلر معتقد است که تعلیم و تربیت باید با برانگیختن و هدایت «انرژی خلاق زندگی» به تحول درونی افراد و در نتیجه تحول اجتماعی و فرهنگی یاری رساند. آنچه در روابط تربیتی و به خصوص روابط معلم- دانش‌آموز مهم است «حضور حیاتی» معلم است و نه صرف مهارت‌های تدریس (وکسلر، ۱۹۹۶ الف، ص: ۱۴۳). بنابراین در تربیت معلم باید به «پرورش روح خلاق» معلم همت گماشته شود. پرورش این روح خلاق می‌تواند منبعی برای ایجاد وحدت روحانی و تکامل در معلمان و به تبع آنها در دانش‌آموزان باشد. سنت‌های دینی غرب و شرق می‌تواند مبنایی مهم برای پرورش این روح خلاق در معلم و دانش‌آموز باشد (زیگلر، ۱۹۹۹، ص: ۴۰۹). در این صورت است که تربیت معلم می‌تواند به گفته فروم، منجر به بازیافت و بهبود روح شود.

در دیدگاه وکسلر معلم نه به‌عنوان یک تکنیسین (چنانکه کارکردگرایان تصور می‌کردند)، بلکه منبعی برای تحول درونی دانش‌آموزان است. در این فرایند بیشتر از این که مهارت‌های تدریس معلم مهم باشد، حضور معنوی وحدت شخصیت او اهمیت دارد. تعلیم و تربیت در نظر وکسلر با پرورش نیروی عشق و زندگی منجر به پرورش خلاقیت و تحول درونی افراد می‌شود و سلامت درونی را برای آنها به ارمغان می‌آورد و از این طریق منجر به تحول فرهنگی نیز می‌شود.

حاصل اندیشه پسانتقادی در تربیت معلم از چند جهت می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. تربیت معلم باید از طریق ایجاد آگاهی فرهنگی و سیاسی، معلمان را نسبت به درک مناسبی از برنامه درسی و گفتمان‌های حاکم بر آن در سطح جهان مجهز سازد. امروزه در سطح جهانی گفتمان‌های حاکم همانند نولیبرالیسم، تاثیرات عمیقی بر برنامه درسی در کشورهای مختلف دارد و خواسته یا ناخواسته بسیاری از این اندیشه‌ها در برنامه درسی کشورهای مختلف رواج

می‌یابد. معلمان به‌عنوان بخشی مهم از بدنه روشنفکری، باید بتوانند عناصر زیرین برنامه درسی را با نگاهی انتقادی بنگرند. سنت تعلیم‌وتربیت انتقادی منابعی غنی در این زمینه تولید کرده است و مطالعه این منابع می‌تواند روشنگر بسیاری از ابعاد برنامه درسی برای معلمان باشد. این دید انتقادی نباید به سبک نوما رکسیسم منجر به نگاه یک بعدی سیاسی شود. نظریات وکسلر در زمینه تحلیل روان‌شناختی و فرهنگی نظام سلطه می‌تواند افقی جدید در این مسیر بگشاید. حاصل این سخن آن است که در تربیت معلم باید مطالعات فرهنگی، روان‌شناختی و سیاسی عناصر مختلف برنامه درسی به بخشی مهم و محوری بدل شوند. کسب نگرش مناسب در باب مبانی تعلیم‌وتربیت همانند فلسفه تعلیم‌وتربیت، جامعه‌شناسی تربیتی، سیاست‌گذاری تربیتی و... باید بخشی مهم از برنامه درسی تربیت معلم باشد و فروکاستن تربیت معلم به آموزش مهارت‌های تدریس و ارزشیابی، فروگاهی نامیمون است. کسب دانش و نگرش مناسب می‌تواند بخشی مهم از تربیت «معلم با روح خلاق» باشد. لازمه این هدف مهم، غنای برنامه درسی تربیت معلم است. این برنامه درسی باید از طریق تمهید محتواهای مناسب آموزشی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، مذهبی، روان‌شناختی و...، باید بتواند در کنار مهارت‌های تدریس نگرشی اخلاقی و معنوی نسبت به حرفه معلمی را در بین معلمان ترویج دهد. در این صورت است که می‌توان به پرورش معلمی با روح خلاق امید داشت. مطالعه تجربه مریبان بزرگ تربیتی و معلمان موفق در این زمینه می‌تواند بخشی دیگر از برنامه تربیت معلم باشد. البته باید توجه داشت این هدف مهم تنها از طریق تربیت معلم حاصل نمی‌شود و باید در گزینش معلم نیز به آن توجه جدی داشت.

از دیگر ضروریات تربیت معلم از دیدگاه پسانتقادی، «احیای تقدس» شغل معلمی است. از دیرباز معلمی به‌عنوان شغلی با ارزش نگریده می‌شده است، ولی در دهه‌های اخیر با ترویج نگاه ماده‌گرایانه به تعلیم‌وتربیت و فرایند تدریس و علم‌آموزی، شغل معلمی و علم ارزش سنتی خود را از دست دادند و مرجعیت اجتماعی معلم دچار مشکل شد. نگرش پسانتقادی تعلیم‌وتربیت را فرایندی حاکی از پرورش معنویات و نیروی زندگی خلاق در دانش‌آموز می‌داند و در این دیدگاه معلم الگویی از شخصیت یکپارچه و معنوی است. بنابراین دیدگاه پسانتقادی به نوعی معلم‌محور است. البته نه در معنای توسعه اقتدار خشک معلم در کلاس درس، بلکه به معنای تلقی معلم به‌عنوان الگویی اخلاقی و معنوی برای دانش‌آموزان.

## نقد و ارزیابی

همان‌طور که گفتیم، وکسلر با سیر به سوی فلسفه پسانتقادی، گرایش نوینی را ایجاد کرد که تفاوت زیادی با دیگر گرایش‌های تعلیم‌وتربیت انتقادی دارد. گرچه او با طرح ایده احیای تقدس و معنویت در تعلیم‌وتربیت تا حدی از فضای مارکسیستی حاکم بر اندیشه تعلیم‌وتربیت انتقادی فاصله گرفت، ولی هنوز برخی رگه‌های تفکر نومارکسیستی در تفکر او زنده است. وکسلر در مقام نقد همانند دیگر متفکران مکتب انتقادی همچون ژيرو، اپل و مک‌لارن منتقد فرایند بازتولید فرهنگ سرمایه‌داری از طریق تعلیم‌وتربیت است ولی در طرح آموزش معنویت و احیای تقدس در علم و تعلیم‌وتربیت راه خود را از آنها جدا می‌کند.

نظریات تربیتی وکسلر گرچه توانسته با گذر از نظریات سلبی نومارکسیست، نظریه ایجابی ارائه دهد و برخی نقصان‌های وارد بر این نظریات را مرتفع نماید، ولی نظریات او با نقدهایی مواجه است. وکسلر بدون اعتقاد به آموزش شریعت و دین خاص، خواهان احیای معنویت در تعلیم‌وتربیت است و این دیدگاه او دارای ناسازواری‌هایی است. به نظر می‌رسد که نظریات تربیتی وکسلر گرفتار نوعی التقاط شده است که باقری و دیگران (۱۳۸۹) از آن به «التقاط محتوایی» تعبیر می‌کنند و آن را چنین شرح می‌دهند: در این نوع التقاط، «از هر یک از نظریه‌ها عناصری را بر می‌گیرند تا آنها را با یکدیگر ترکیب کنند و بسا که ساختاری نوین به مجموعه آنها بدهند» (باقری و دیگران، ۱۳۸۹، ص: ۲۰۹). وکسلر در پی آن بود تا با ترکیب عناصری از نظریه پسانتقادی پولانی، نظریه انتقادی، نظریات روان‌شناختی فروم به همراه برخی عقاید عرفانی، ترکیبی نوین ایجاد کند که در حین دارا بودن نقاط قوت دیدگاه انتقادی پست‌مدرنیسم، در جنبه‌های سلبی آن گرفتار نشود. گرچه این ترکیب توانسته برخی نقاط ضعف تعلیم‌وتربیت انتقادی را بپوشاند، ولی نظریات او حاوی برخی نشانه‌هایی از التقاط روشی و همچنین التقاط تبیینی است. وکسلر در پی آن است تا در کنار حفظ برخی عناصر سخت‌هسته تفکر انتقادی، از برخی یافته‌ها و روش‌های تربیتی معنوی و رازآلود عرفانی نیز بهره ببرد. هم‌نشینی این یافته‌ها و روش‌ها در سطح نظر و عمل باعث بروز ناسازواری در اندیشه‌های وکسلر می‌شود، زیرا این روش‌ها و یافته‌ها علقه‌هایی با مبانی نظری و سخت‌هسته دارند که جدا کردن آنها ممکن نیست.



نظام‌های تربیتی ملهم از اندیشه‌های عرفانی از گذشته همواره بر پایه نوعی سلسله مراتب نابرابر قدرت قرار داشته که برگرفته از استعدادها و مراحل رشد روحانی و معنوی افراد بوده است. در تعلیم و تربیت عرفانی همواره نظام مرید و مرادی نمود داشته است و روابط معلم-شاگرد در این نظام بیشتر از این که بر پایه استدلال و خرد ورزی باشد، بر پایه اطاعت بوده است.<sup>۱</sup> این مبانی تعلیم و تربیت عرفانی که رنگ و بوی نوعی نخبه‌گرایی و گرایش به حاکمیت اشراف را در خود دارد، با اندیشه‌های دموکراتیک و برابرگرایانه تعلیم و تربیت انتقادی ناسازوار است و اندیشمندان انتقادی و نومارکسیست همواره منتقد این نظام سلسله مراتبی بوده‌اند و آن را نوعی بازتولید روابط نابرابر قدرت می‌دانند.

وکسلر بر آن است که بدون تن دادن به آموزش شریعت‌ها و مسالک مذهبی، از روح معنویت آنها و برخی تکنیک‌های عملی آنها برای تقویت و ایجاد وحدت روحانی افراد بهره ببرد. ولی سوال اینجاست که آیا می‌توان بدون تکیه بر مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی ادیان و مکاتب عرفانی، از تکنیک‌های آنها بهره برد؟ نتایج تعلیم و تربیت مذهبی و عرفانی در پرورش وحدت روحانی وقتی معنا می‌یابد که در بطن مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آنها و در ارتباط با موقعیت اجتماعی این مذاهب و عرفان‌ها در نظر گرفته شود. برای مثال تکنیک مراقبه که در برخی موارد مورد تاکید وکسلر قرار گرفته است، در بطن عقاید عرفانی مختلف معانی مختلفی دارد. در حالی که مراقبه در آیین تائوئیسم بیشتر مبتنی بر ایجاد تعادل بین قوای مختلف بدن است، در عرفان مسیحی به معنای ریاضت کشیدن برای رهایی از هوا و هوس‌های مادی است. بنابراین به نظر می‌رسد که بهره‌گیری از تکنیک‌هایی مانند مراقبه برای ایجاد وحدت روحانی و یکپارچگی شخصیت، تنها زمانی ممکن است که بین روش‌ها و مبانی نظری وحدت باشد.

بنابراین می‌توان گفت که وکسلر توانسته با ترکیب روانشناسی اجتماعی با روش انتقادی، آثاری گرانبها در زمینه نقد از خودبیگانگی بشر در جامعه سرمایه‌داری بیافریند. همچنین او توانست ضرورت و اهمیت توجه به معنویت در علوم تربیتی را بیش از پیش روشن نماید و میراث نامیمون علوم و تربیت سکولار مدرنیسم را به نقد بکشد. ولی فلسفه تعلیم و تربیت وکسلر در مقام ایجاد دارایی برخی ناسازواری‌هایی است که به آنها اشاره شد. برای روشن‌تر

---

۱ در این معنا است که حافظ شیرازی می‌فرماید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

شدن این ناسازواری می‌توان انسجام تفکر پسانتقادی وکسلر را با اندیشه نصر (۱۹۹۳) مقایسه کرد. سید حسین نصر در این اثر سعی دارد تا به تبیین علم مقدس<sup>۱</sup> بپردازد. او معتقد است که علم مقدس در مقابل علم سکولار مدرن قرار می‌گیرد و مراد از آن نه اتکای صرف به اصول متافیزیکی برای تبیین جهان است که نسبت به یافته علوم تجربی مدرن بی‌تفاوت باشد، بلکه تفسیر یافته‌های علم مدرن در پرتوی بسترهای متافیزیکی و کیهان-شناختی است.

بنابراین وکسلر (۱۹۹۶ الف) و نصر (۱۹۹۳) با دغدغه مشترکی شروع می‌کنند و هدف آنها رهایی علوم از سکولاریسم و احیای تقدس آن در پرتوی اندیشه‌های متافیزیکی است. ولی نصر برخلاف وکسلر بلافاصله بعد از طرح دغدغه، با بهره‌گیری از مفاهیم قرآنی به تبیین سخت‌هسته تفکر خود می‌پردازد. واقعیت وجود الهی، واقعیت روح، زمان به‌عنوان تصویر محرک ابدیت، وحدت در دنیای روحانی و کثرت دنیای انسانی و تاکید بر بعد روحانی دنیای طبیعی، اینها گزاره‌هایی هستند که او به‌عنوان سخت‌هسته تفکر خودش به آنها می‌پردازد. او سپس بر اساس این مبانی هستی‌شناختی به بررسی برخی دغدغه‌های مدرن بشری همانند بحران زیست محیطی و مساله رشد و تکامل بشری می‌پردازد. برای مثال، او در تبیین اهمیت محیط طبیعت در نگاه قرآنی معتقد است که:

نگاه سنتی اسلامی در مورد محیط طبیعی بر مبنای ارتباط ثابت محیط طبیعی و محیط انسانی با محیط الهی است که حافظ آنهاست و در آنها نفوذ دارد. قرآن در آیه‌های متعدد بر عالم نهان (عالم غیب و شهادت) و عالم محسوس تاکید دارد. عالم محسوس طبقه‌ای مستقل از هستی نیست بلکه نمایش دنیای ژرف‌تری است که صدور و استعلایش وابسته بدان است... بنابراین بر اساس این دیدگاه است که عشق به طبیعت توسط قرآن بیان شده و توسط احادیث پیامبر و سنت مورد تاکید قرار گرفته است (نصر، ۱۹۹۳، ص: ۶۶).

آنچه در دیدگاه نصر قابل تشخیص است، ارائه دیدگاهی معنوی از جهان است که بر پایه مبانی هستی‌شناختی مأخوذ از قرآن کریم بیان شده است. گرچه وکسلر نیز هدفش ارائه

چنین دیدگاهی از اجتماع و تربیت است، ولی به نظر می‌رسد که عدم توجه به مبانی هستی-شناختی باعث شده تا برخی نظریات او سازواری لازم را نداشته باشند.

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش مکتب پسانتقادی فیلیپ وکسلر مورد تحلیل و نقد قرار گرفت. همان‌طور که گذشت، وکسلر سعی دارد در بطن نظریات انتقادی و پست‌مدرنیسم، اهمیت احیای تقدس و تربیت معنوی را مورد تأکید قرار دهد. او بر این اساس به تدوین نظریه تربیتی‌ای می‌پردازد که هدف آن پرورش روحانی انسان و ایجاد وحدت معنوی در او برای شکوفایی روح خلاق و انرژی زندگی در فرد و جامعه است. این نظریات وکسلر سعی دارد تا از طریق متحول کردن اهداف و فرایندهای تربیتی، بشر را از بیگانگی دنیای سرمایه‌داری نوین رها سازد و دوباره او را با معارف دنیای پر رمز و رازی آشنا کند که مدرنیسم ظالمانه آن را به یغما برده بود. البته احیای تقدس در مکتب پسانتقادی با نظر به دستاوردهای مثبت پست‌مدرنیسم انتقادی است و سعی دارد تا از خرافه‌گرایی پیشامدرنیسم دور باشد.

به این ترتیب، در عصر نوین که از طریق پدیده‌هایی مثل گسترش ارتباطات و جهانی‌شدن، مادی‌گرایی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های عصر حاضر در حال گسترش است، تذکر فلسفه پسانتقادی برای احیای نقش معنویت و تقدس می‌تواند شروعی برای تحولی تربیتی در سطح جهان باشد. از این لحاظ، نظریات وکسلر دارای اهمیت فراوان است و توانسته از طریق ترکیب عقاید روان‌شناختی انتقادی با برخی عقاید عرفانی و معنوی زمینه را برای ظهور مکتب نوین تربیتی مهیا سازد. ولی وکسلر در مقام ارائه الگوی تربیتی دچار ناسازواری‌هایی شده است. او سعی دارد تا بدون تن دادن به مبانی متافیزیکی عقاید عرفانی، از برخی اصول و روش‌های آن برای تقویت تربیت معنوی کمک بگیرد و عدم توجه به سخت‌هسته باعث می‌شود تا نظریات وکسلر در سطح نظر با ناسازواری‌هایی مواجه باشند.

بهره‌گیری از نظریات وکسلر می‌تواند در جامعه ما نیز راه‌گشای برخی مسائل تعلیم و تربیت باشد. دستاوردهای روان‌شناسی انتقادی وکسلر ابزاری مناسب برای نقد و تحلیل کارکردهای نوین جامعه سرمایه‌داری در ایجاد از خود بیگانگی است. این یافته‌ها می‌توانند ما را در تحلیل نحوه مواجهه با فرهنگ مصرف‌گرا و برخی جوانب دیگر نولیبرالیسم یاری رسانند. امروزه جامعه ما نیز مانند بسیاری از جوامع دیگر تحت تأثیر هجوم فرهنگ سرمایه‌داری قرار گرفته

است و این فرهنگ نه در ظواهر، بلکه در سطوح مبنایی و فلسفی در جامعه ما در حال گسترش است و ما نیاز به ابزارهای انتقادی برای تحلیل کارکرد این فرهنگ در سطح فردی و اجتماعی داریم. بهره‌گیری از نظریات انتقادی متفکرانی مثل وکسلر می‌تواند این ابزار را برای ما مهیا سازد. علاوه بر این، نظریات مکتب پسانتقادی می‌تواند الهامی برای ما باشد تا بتوانیم با تکیه بر مبانی نظری عقاید مذهبی و عرفانی خود، نظامی تربیتی نوینی بنا نهیم و آن را به جهان معرفی کنیم. برای این کار می‌توان ابتدا به تطبیق نظریات مکتب پسانتقادی با متفکران تربیتی در کشورمان پرداخت و سپس بر مبنای انسان‌شناسی اسلامی، الگویی برای پرورش افراد خلاق و درمان از خودبیگانگی بشر ارائه داد. تحقق اهداف چینی نیاز به پژوهش‌های دیگری دارد و می‌توان در ادامه این پژوهش به آنها پرداخت.

### منابع

باقری خسرو؛ سجادیه، نرگس و توسلی، طیبه (۱۳۸۹) *رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه‌ی تعلیم و تربیت*. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری.

زیباکلام، فاطمه و محمدی، حمداله (۱۳۹۳). *اندیشه‌های تربیتی هنری ژیرو: نقد و بررسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران

کومبز، جرالند و دنیلز، لو روی (۱۳۸۸). پژوهش فلسفی؛ تحلیل مفهومی (خسرو باقری، مترجم). در شورت، ادموند. سی. *روش‌شناسی مطالعات برنامه درسی*. تهران: انتشارات سمت هاتلوب، رناته (۱۳۹۰). *آنتونیو گرامشی: فراسوی مارکسیسم و پست‌مدرنیسم* (محسن حکیمی). تهران: نشر چشمه.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۹). *نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی*. چاپ سوم. تهران: نشر آگاه.

Apple, M. W., & Au, W. (2009). Politics, theory, and reality in critical pedagogy. In *International Handbook of Comparative Education* (pp. 991–1007).

Ball, S. J. (2003) the Teacher's Soul and the Terrors of Performativity, *the Journal of Education Policy*. 18:2, 215-228. [https://doi.org/10.1007/978-1-4020-6403-6\\_63](https://doi.org/10.1007/978-1-4020-6403-6_63).

Ball, S. & Olmedo, A. (2013): Care of the self, resistance and subjectivity under neoliberal governmentalities, *Critical Studies in Education*, 54(1): 85-96. <https://doi.org/10.1080/17508487.2013.740678>

- Bowles, S. & Gintis, H. (1976) *Schooling in Capitalist America: Educational Reform and the Contradictions of Economic Life*. New York: Basic Books.
- Bowers, C. A. (1991). Some Questions about the Anachronistic Elements in the Giroux-McLaren Theory of a Critical Pedagogy [Review of *Teachers as Intellectuals: Toward a Critical Pedagogy of Learning; Life in Schools: An Introduction to a Critical Pedagogy in the Foundations of Education*, by H. A. Giroux & P. McLaren]. *Curriculum Inquiry*, 21(2), 239–252. <https://doi.org/10.2307/1179946>
- Cotoi, C. (2011). Neoliberalism: A Foucauldian Perspective, *International Review of Social Research*, 1(2), 109-124. <http://archive.sciendo.com/IRSR/irsr.2011.1.issue-2/irsr-2011-0014/irsr-2011-0014.pdf>.
- Davies, B., & Bansel, P. (2007). Neoliberalism and education. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 20(3), 247–259. <https://doi.org/10.1080/09518390701281751>.
- Giroux, H. A. (1980). Beyond the Correspondence Theory: Notes on the Dynamics of Educational Reproduction and Transformation. *Curriculum Inquiry*, 10(3), 225–247. <https://doi.org/10.2307/1179613>.
- Giroux, H. A. (1982). The Politics of Educational Theory. *Social Text*, 5, 87–107. <https://doi.org/10.2307/466337>.
- Giroux, H. A. (1988). The hope of radical education: A conversation with Henry Giroux. *The Journal of Education*, 170(2), 91-101.
- Giroux, H. (2005). *Border Crossing: Cultural Workers and the Politics of Education*. Second Edition. New York: Routledge.
- Lemke, T. (2001). “The birth of bio-politics”: Michel Foucault’s lecture at the Collège de France on neo-liberal governmentality. *Economy and Society*, 30(2), 190–207. <https://doi.org/10.1080/03085140120042271>.
- Morrow, R. A. (2003). Critical theory, Gramsci and cultural studies: From structuralism to poststructuralism. In *Critical theory now* (pp. 37-79). Routledge.
- Nasr, S. H. (1993). *The Sacred Science*. British Library Cataloguing in Publication Data
- Pinar, W. F., & Bowers, C. A. (1992). Chapter 4: Politics of Curriculum: Origins, Controversies, and Significance of Critical Perspectives. *Review of Research in Education*, 18(1), 163-190. <https://doi.org/10.3102/0091732X018001163>
- Wexler, P. (1996a). *Holy Sparks: Social Theory, Education and Religion*. New York: Saint Martin's Press.
- Wexler, P. (1996b). *Critical Social Psychology*. New York: Peter Lang

- Wexler, P. (1995). After Postmodernism: a New Age Social Theory in Education. In: Smith, R & Wexler, P. (Eds) *After Postmodernism: Education, Politics and Identity*, Washington: the Falmer Press.
- Wexler, P. (1981). Body and Soul: Sources of Social Change and Strategies of Education. *British Journal of Sociology of Education*, 2(3), 247–263. <http://www.jstor.org/stable/1392622>.
- Zigler, R. L. (1999). From the critical postmodern to the postcritical premodern: Philip Wexler, religion, and the transformation of social-educational theory. *Educational Theory*, 49(3), 401.